معرفی و نقد کتاب *دستور زبان فارسی معاصر*

محمد راسخ مهند (دانشگاه بوعلی سینا)

دستور زبان فارسی معاصر، **ژیلبر لازار، ترجمهٔ مهستی بحرینی، توضیحات و حواشی: هرمز میلانیان، هرمس، تهران ۱۳۸۴.**

کتاب‌هایی که با عنوان دستور زبان فارسی نوشته شده‌اند، کم نیستند. زندی‌مقدم (۱۳۸۵) از ۵۹ عنوان کتاب دستور زبان فارسی که به انگلیسی یا فارسی نوشته شده‌است، نام می‌برد. وی ویژگی کلی اکثر این کتاب‌های دستور را داشتن اهداف آموزشی و در موارد متأخرتر توصیفی، انتخاب شواهد از متون ادبی و منثور و کهن، پرداختن به مباحث غیردستوری نظیر عروض و قافیه و نظایر آن، و تعاریف معنایی از مقولات واژگانی و نحوی عنوان می‌کند. البته هر چقدر تاریخ نگارش دستورها متأخرتر می‌شود، استفاده از مباحث زبان‌شناسی نیز در آنها بیشتر دیده می‌شود.

ژیلبر لازار کتاب دستور زبان فارسی معاصر را به سال ۱۹۵۴ نوشته‌است. این کتاب سه سال بعد از نگارش آن چاپ شده‌است و به عبارتی، اکنون بیش از نیم قرن از زمان چاپ آن به زبان فرانسوی می‌گذرد؛ بااین‌حال، در مقایسه با ویژگی‌های کلی سایر دستور زبان‌ها که شرح آن رفت، این دستور تفاوت‌های عمده‌ای با دیگر کتاب‌های این حوزه دارد. خود مؤلف در پیشگفتار چاپ نخست آن عنوان می‌دارد که توصیفی که در این

کتاب از زبان فارسی انجام می‌پذیرد، بر اساس صورت متقدم آن، یعنی متون ادبی قرون گذشته نیست، بلکه بر اساس زبان روزمره‌ای است که در نوشتار و گفتار به کار می‌رود. همچنین وی مثال‌های گفتاری را از زبان متداول در تهران انتخاب می‌کند؛ یعنی جامعهٔ سخنگویان خود را نیز معرفی می‌نماید. او مثال‌های خود را از شعر انتخاب نمی‌کند و نمونه‌هایی را نیز که رنگ کهنگی دارد به کار نمی‌برد. همچنین وی مأخذ اکثر مثال‌ها را ذکر کرده‌است و مواردی که مأخذی برای آن ذکر نشده، از جملهٔ مثال‌هایی است که خود شخصاً آن را شنیده و یا مواردی مانند ضرب‌المثل‌ها و نظایر آن است. بااینکه در این کتاب از نظریهٔ زبان‌شناسی خاصی پیروی نشده‌است، نگاه زبان‌شناختی را در همهٔ مباحث آن می‌توان دید.

در این نوشته قصد آن نیست که تمامی مباحث دستوری مذکور در کتاب بررسی یا معرفی شود، بلکه فقط مواردی که از نکات برجستهٔ کتاب است ذکر می‌شود و در لابه‌لای بحث، نکاتی نیز دربارهٔ ترجمهٔ اثر و معادل‌های مترجم گفته می‌شود.

لازار دستور خود را در چهار بخش تنظیم کرده‌است: **نظام آوایی و خط، صرف، نحو و روند شکل‌گیری واژه‌ها.** بخش نظام آوایی و خط با معرفی همخوان‌ها شروع می‌شود و به شیوهٔ تلفظ آنها در جایگاه‌های مختلف می‌پردازد. به عبارتی، وی، برعکس بسیاری از دستورهای سنّتی که به‌طور مختصر به بخش آوایی پرداخته‌اند، توصیف نسبتاً مفصلی از آواهای فارسی ارائه می‌کند و واجگونه‌هایِ مختلفِ واج‌ها را نیز توصیف و جایگاه حضور آنها را مشخص می‌کند. در بررسی واکه‌ها، ابتدا آنها را بر اساس باز و بسته بودن و پیشین و پسین بودن، توصیف و عنوان می‌کند که تقسیم واکه‌ها به بلند و کوتاه، نشانهٔ تفاوتی ریشه‌شناختی است که اکنون تا حد زیادی از بین رفته‌است و این تمایز کمّیت در شعر حفظ شده‌است. در این بخش مباحثی مانند آهنگ و تکیه، تاریخچهٔ خط و ویژگی‌های آن نیز گنجانده شده‌است.

بخش دوم کتاب به صرف اختصاص دارد. نویسنده این بخش را با بررسی اسم و مختصات آن آغاز کرده‌است. در این بخش به چند نکتهٔ جالب توجه برمی‌خوریم؛ از جمله اینکه، چون وی به فارسی گفتاری نیز توجه داشته‌است، در بحث معرفگی، عنوان می‌کند که برای معرفه شدن، اسم یا به‌تنهایی به کار می‌رود، یا در زبان گفتاری واژه‌بست

معرفه به دنبال آن می‌آید (ص ۸۵)؛ ازاین‌رو، وی زن (معرفه) و زنه (معرفهٔ گفتاری) را مثال می‌زند. البته مترجم محترم، به‌اشتباه، در توضیح این مطلب نوشته‌است که زنه دارای معنای برخوردی تحقیرآمیز است، اما به نظر می‌رسد او این حرف را بر اساس بافتی در ذهن خود گفته‌است و لزوماً واژه‌بستِ معرفه‌ساز باعث ایجاد معنای تحقیرآمیز نمی‌شود (ر.ک: ص ۹۶). دکتر میلانیان نیز که حواشی و توضیحاتی بر ترجمهٔ کتاب نوشته‌اند، در پانوشت دوم صفحهٔ ۹۶ عنوان کرده‌اند که «این ساخت که در زبان گفتاری فارسی رایج است (مانند پسر کوچیکه)، در زبان فارسی منحصربه‌فرد است؛ زیرا ازنظر دستوری، ما با یک گروه اسمی اسم + صفت روبه‌رو هستیم (یعنی دو واژه)»، اما رفتار آنها مانند یک واژه است. البته نکته‌ای که از نظر ایشان دور مانده این است که عنصر معرفه‌ساز در فارسی گفتاری، واژه‌بست است و این از ویژگی‌های واژه‌بست است که به گروه اضافه می‌شود و پایهٔ آن لزوماً مانند وندها یک واژهٔ خاص نیست. پس در مثال‌های مذکور نیز واژه‌بستِ معرفه‌ساز به گروه (مثلاً پسر کوچیک) اضافه شده‌است. مشخص است که لازار با ریزبینی خاص خود این نکته را به‌درستی دریافته‌است.

لازار در بررسی صرفی صفت به نکتهٔ جالب توجهی اشاره می‌کند که قابل بررسی است. او می‌گوید هر صفتی، به‌اقتضای معنی، می‌تواند به‌عنوان قید حالت نیز به کار رود. مثلاً واژهٔ تند می‌تواند نقش صفت داشته‌باشد، مثلاً در عبارت حرکت تند، یا قید باشد، مانند جملهٔ تند حرف می‌زند. او عنوان می‌کند که این واژه‌ها را باید صفت ـ قید نامید؛ به عبارتی، وی تمایزی بین دو مقولهٔ صفت و قید در فارسی نمی‌بیند (ص ۱۰۸).

وی در مورد قیدهای زمان و مکان نیز چنین دیدگاهی را مطرح می‌کند و عنوان می‌کند که بسیاری از قیدهای زمان و مکان واجد بخشی از خصوصیات اسم هستند و می‌توان آنها را قید ـ اسم نامید. این قیدها گاه پس از حرف اضافه (از بالا)، یا پیش از نشانهٔ اضافه (بالایِ کوه)، با اسم اشاره (آن بالا) و همراه با نشانهٔ جمع (آن بالاها) و در نقش فاعل یا مفعول می‌آیند (بالای کوه آنجاست) (ص ۱۱۳). مشخص است که لازار مقولات واژگانی را با تکیه بر معیارهای صرفی و نحوی تعریف می‌کند، به همین دلیل در تعریف اسم، صفت یا قید تشابهاتی در فارسی مشاهده می‌کند. فاصله گرفتن او از تعاریف معنایی برای مقولات واژگانی نشانهٔ نگاه زبان‌شناختی او به مسائل دستوری است.

نویسندهٔ کتاب در بخش ضمایر متصل شخصی فهرستی از کاربرد آنها به دست داده‌است که در کمتر منبعی با این دقت یافت می‌شود. اتصال واژه‌بست‌ها به اسم (دستم)، به حروف اضافه (ازش)، داشتن ارزش بخش‌نما (اکثرمان)، اتصال به اسم نکره (یک شعرش این است)، اتصال به فعل در نقش مفعول بی‌واسطه (تو از کجا می‌شناسیشون؟)، اتصال به مفعول در گفتار (یک کار کوچکیت داشتم)، اتصال به پیشوند فعلی (برش دار/ بردارش)، اتصال به جزء غیرفعلی در افعال مرکّب (دوستت دارم)، اتصال به کلمات پرسشی (چت شده؟)، کاربرد در ساخت‌های غیرشخصی (خوشم میاد)، اتصال به قید (اون وقت که وزیر نبودی خیلی از حالات بهتر بودی)، کاربرد آنها به‌جای ضمایر متصل فاعلی (اومدش)، و موارد دیگر (ص ۱۳۳ تا ۱۴۱). دلیل دیگری که برای این دقت نظر لازار می‌توان ذکر کرد این است که وی به گفتار هم توجه کرده‌است و بسیاری از این کاربردهای مختلف فقط در گفتار دیده می‌شود.

لازار بخش عمده‌ای از مطالب مربوط به صرف را به صرف فعل اختصاص داده‌است و مطالب مفصلی همراه با مثال‌هایی مفید، دربارهٔ عناصر صرف فعل، زمان‌ها و وجوه فعل، صیغهٔ مجهول، نفی و نهی، و اسم‌ها و صفات مشتق از فعل بیان کرده‌است.

بخش سوم این کتاب به نحو اختصاص دارد. نویسنده این بخش را در دو قسمت کلیِ جملهٔ ساده و جملهٔ مرکّب آورده‌است. او بحث را با طرح نکاتی مفصل دربارهٔ مطابقهٔ فاعل و فعل در فارسی آغاز می‌کند. وی نکتهٔ جالب توجهی در صفحهٔ ۲۱۵ کتاب خود دارد:

> تعبیر خاص زیر، به‌ویژه در زبان گفتاری، بسیار متداول است. فاعل ذهنی (واژه‌ای که نمایندهٔ شخص یا چیزی است که می‌خواهیم نکته‌ای را دربارهٔ آنها مورد تأکید قرار دهیم)، که فاعل دستوری فعل نیست، در آغاز جمله قرار می‌گیرد، سپس با یک ضمیر شخصی (بیشتر اوقات یک واژه‌بست) که کارکرد نحوی آن به‌گونه‌ای است که ساختار جمله ایجاب می‌کند، بار دیگر در پیکرهٔ جمله به کار گرفته می‌شود، به‌طوری‌که تمام جمله گزارهٔ معناییِ واژه‌ای به شمار می‌آید که بدین طریق، مجزا از دیگران، در ابتدا قرار گرفته‌است. این واژهٔ مبتدا مکثی کمابیش محسوس به دنبال دارد.

جملاتی مانند «خانم حالشون چطوره؟» (= حال خانم چطوره؟) یا «زن آخر سیمویه هم اسمش خورشید بود (= اسم زن آخر سیمویه...)، در تأیید این تعبیر خاص به‌عنوان مثال آمده‌است. از

این نکته که لازار مطرح کرده‌است می‌توان به نقاط مثبت کتاب وی پی برد. نخست اینکه فقط با در نظر گرفتن فارسیِ گفتاری امکان بحث دربارهٔ چنین ساخت‌هایی پدید می‌آید. دوم اینکه لازار به تفاوت فاعل ذهنی[1] و فاعل دستوری اشاره می‌کند؛ پس وی ساخت اطلاع جمله را نیز در این تحلیل مدنظر قرار داده‌است. سوم اینکه او باوجود عدم ذکر اصطلاح، دربارهٔ مبتداساز ضمیرگذار[2] در فارسی صحبت می‌کند و حتی توجیه نقشی آن را نیز تا حدودی عنوان می‌کند (ر.ک: دبیرمقدم ۱۳۸۴). و دست آخر اینکه وی ویژگی آوایی چنین جملاتی را نیز طبق آخرین جملهٔ نقل قول ذکر می‌کند. ذکر این نمونه و نمونه‌هایی ازاین‌دست نشان می‌دهد زبان‌شناسان و محققان امروز زبان فارسی می‌توانند با مراجعه به این کتاب، مباحثی موجز و داده‌هایی قابل اعتماد پیدا کنند.

یکی دیگر از بحث‌های ظریف این کتاب را می‌توان در موضوع مفعول بی‌واسطه و کاربردِ را با آن دید. لازار عنوان می‌کند که «قواعد قطعی و صوری دقیقی برای کاربرد حرف اضافهٔ پسین را وجود ندارد» (ص ۲۱۶) و دلایل معنایی و دستوری پیچیده‌ای را در کاربرد آن دخیل می‌داند. وی عنوان می‌کند:

> کاربرد یا عدم کاربرد را به درجهٔ فردیت مفهومی بستگی دارد که مفعول بی‌واسطه بیانگر آن است: هر چه این مفهوم فردی‌تر و مشخص‌تر شود به همان اندازه امکان به‌کار بردن حرف اضافهٔ پسین را بیشتر وجود دارد» (ص ۲۱۶).

او در ادامه دلیل کاربرد را با اسامی معرفه و نکره و ارتباط آنها را با فردیت مشخص می‌کند (در مورد دیدگاه‌های لازار دربارهٔ را و نقد آنها، ر.ک: دبیرمقدم ۱۳۸۴، مقالهٔ «پیرامون را در زبان فارسی»). این بحث ظریف نشان از احاطهٔ لازار بر مباحث زبان‌شناسی و مطرح نمودن مفهومی مانند فردیت و نشان دادن تأثیر آن بر کاربرد حرف *را* دارد.

در بحث جالب توجه دیگری، لازار عنوان می‌کند که «در زبان گفتار، مفعول بی‌واسطه (که را به دنبال داشته‌باشد) اغلب با کاربرد یک ضمیر شخصی متصل تکرار می‌شود» (ص ۲۲۳)؛ مانند «تو او رو خوب نمی‌شناسیش» یا «تو این بچه را ساکتش کن». همچنین می‌گوید که این ساخت، به‌ویژه وقتی به کار می‌رود که مفعول در آغاز جمله برای تأکید آمده‌باشد؛ مانند «این مرتیکه را تو

1. psychological subject
2. left-dislocation

حبس می‌اندازمش». در جملاتی مانند «املاکم را هم میرزاتقی به کارش می‌رسه» یا «آقا کوچیک رو چقدر خرج تحصیلش کردم»، اسمی که به‌همراه را در ابتدای جمله آمده به‌منزلهٔ مفعول ذهنی است (ر.ک: دبیرمقدم ۱۳۸۴ و راسخ مهند ۱۳۸۷). این نکات نشان می‌دهد لازار به مباحث کلامی هم در کنار فرایندهای نحوی توجه کرده و گاهی دلایلی کلامی برای قواعد نحوی ارائه کرده‌است.

لازار در بحث آرایش واژه‌ها در جمله، آوردنِ فعل را در انتهای جمله یک قاعدهٔ کلی می‌داند (ص ۲۴۰)، اما جابه‌جایی واژه‌ها را در گفتار و تا حدودی نوشتار کم نمی‌داند. وی دلایلی را مانند طول نسبی الفاظ متفاوت یا برجسته‌تر کردن بخشی از جمله، از علل تغییر در آرایش واژه‌ها می‌داند. مثلاً دربارهٔ طول الفاظ عنوان می‌کند که «در جمله‌های متشکل از گزارهٔ اسمی چنانچه گزاره شامل یک گروه واژگانی نسبتاً طولانی باشد، بخشی از آن به بعد از رابطه انتقال می‌یابد؛ به‌طوری‌که فعل رابطه درون گزاره جای می‌گیرد» (ص ۲۴۱)، مانند اسم + متممی با حرف اضافه (میز بزرگ... که مملو بود از روزنامه، مجله و آلبوم عکس)، یا اسمی با نشانهٔ نکره همراه با صفتی بیانی (ایران مملکتی است زراعتی)، یا اسم + بدل (سورچمیان حمزه نامی بود عرب که از دوستاق بغداد گریخته و به ایران آمده)، یا چندین لفظ هم‌پایه (پیری است و هزار عیب و علت). مواردی ازاین‌دست در ادامهٔ بحث آرایش واژه‌ها آمده‌است و همه نشان از دقت او در یافتن تعمیم‌هایی در این مقوله دارد.

وی بحث جالب توجهی نیز دربارهٔ کاربردهای اصطلاحیِ که دارد. مثلاً «تأکید بر لفظی که در سر جمله قرار گرفته‌است» (ص ۲۸۲)؛ مانند «قهوه که می‌خورید؟» یا ایجاد تضاد لفظی با لفظ دیگر، مانند «در دل احساس فخر و نخوتی هم که می‌کنیم، من که می‌کنم، رفقای دیگر را نمی‌دانم»، یا داشتن معنای عاطفی مانند «این قلیان که چاق نیست»، (همچنین ر.ک: راسخ مهند ۱۳۸۸). یا در معنای ادات در پایان جملات پرسشی که مستلزم پاسخی مثبت است، مانند «شام خوردی که؟»

بخش آخر کتاب به روند شکل‌گیری واژه‌ها اختصاص دارد. وی از انتقال (یا همان تبدیل[3])، اشتقاق و ترکیب، به‌عنوان فرایندهای رایج واژه‌سازی نام می‌برد. وی فهرست

---

3. conversion

نسبتاً مفصلی را از پسوندها و پیشوندهای اشتقاقی و انوع کلمات مرکّب با مثال‌های جالب توجه ذکر می‌کند. او واژه‌هایی مانند مرزوبوم، کت‌شلوار، جستجو، دادوستد، مرگ‌ومیر و نظایر آن را نیز حاصل واژه‌سازی از طریق ساخت هم‌پیوند می‌داند. قسمت آخر این بخش نیز به بحث شکل‌گیری افعال و مباحثی نظیر افعال مشتق از اسم، افعال سببی، افعال پیشوندی، و افعال مرکّب اختصاص دارد.

در آخر چند نکته را نیز می‌توان از نقاط ضعف عمدتاً در ترجمهٔ کتاب برشمرد. نخست اینکه برخی معادل‌سازی‌ها که در ترجمه روی داده‌است، پیرو معادل‌های جاافتادهٔ زبان‌شناسی نیست. مانند تک‌جمله برای clause انگلیسی، یا بندشی به جای stop که برای آنها معادل‌های انسدادی یا انفجاری بیشتر به کار رفته، شمارگر برای مثلاً نفر در «دو نفر آدم» یا قلاده در «سه قلاده سگ». جنبه برای aspect درحالی‌که نمود جا افتاده‌است. همچنین کنشوَر برای agent که اصطلاح کنشگر برای آن به کار می‌رود. همچنین صوت‌واره‌ها را در مقابل interjections به کار برده‌است و دلیل آن را این‌گونه ذکر کرده که معادل صوت که قبلاً به کار می‌رفته، ممکن است با صوت به معنی آوا اشتباه شود.

نکتهٔ دوم اینکه کتاب دارای فهرست منابع نیست و البته جای یک نمایهٔ موضوعی، برای مراجعهٔ بهتر به مباحث کتاب، و واژه‌نامهٔ انگلیسی یا فرانسه به فارسی نیز خالی است.

البته ناگفته نماند یکی از نقاط مثبت کتاب توضیحاتی است که دکتر هرمز میلانیان در پانوشت‌ها اضافه کرده‌است. اکثر این توضیحات در رفع نواقص احتمالی کتاب یا آشکار کردن برخی ابهامات مؤثر است.

قطعاً این کتاب یکی از منابعی است که دانشجویان و محققان زبان‌شناسی با مراجعه به آن متوجه نکات ظریف و ارزشمندی می‌شوند و دستور زبانی را می‌یابند که از دید یک زبان‌شناس نوشته شده‌است و بااینکه سال‌های زیادی از چاپ آن به زبان فرانسوی می‌گذرد، ترجمهٔ آن به فارسی این امکان را فراهم کرده‌است که افراد بیشتری از آن بهره ببرند.

منابع

دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۴)، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی، مجموعه مقالات، مرکز نشر دانشگاهی، تهران؛

راسخ مهند، محمد (۱۳۸۷)، «ضمایر تکراری در زبان فارسی»، دستور، ش ۴، ص ۱۸۳-۱۸۹؛

ـــــ (۱۳۸۸)، گفتارهایی در نحو، نشر مرکز، تهران؛

زندی‌مقدم، زهرا (۱۳۸۵)، «نگاهی به سنّت دستورنویسی در زبان فارسی»، دستور، ش ۲، ص ۱۱۴-۱۴۱.

